دعاوی خانوادگی را چگونه مطرح کنیم؟

نداسادات پاک‌نهاد*

بخش نخست

دعاوی خانوادگی بر حسب تعریف مندرج در ماده ۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۳ عبارتند از «دعاوی مدنی بین هر یک از زن و شوهر و فرزندان و جد پدری و وصی و قیم که از حقوق و تکالیفی برخوردارند همچنین دعاوی راجع به امر ازدواج و زناشویی یا ناشی از آن مانند دعوی زوجیت و نفی زوجیت، دعوی مطالبه نفقه، تمکین، طلاق، نسخ، مطالبه مهریه، استرداد جهیزیه، اثبات نسب، حضانت، قیمومت و الزام به تنظیم نکاح، ازدواج و ثبت آن، الزام به ثبت طلاق، الزام به ثبت رجوع از طلاق در ایام سند رسمی، درخواست تجویز ازدواج موضوع ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی، درخواست تجویز ازدواج مجدد و عده، صدور گواهی عدم امکان سازش و...» که در یادداشت‌های آینده به تفکیک به توضیح هر یک از این موارد می‌پردازیم. ابتدا باید بدانیم که دعاوی به دو دسته حقوقی و کیفری تقسیم می‌شوند. منظور از دعوای حقوقی دعاوی است که منظور از طرح آنها مطالبه حق است. به عبارتی آن تعداد دعاوی خانوادگی که ذاتا ماهیت حقوقی دارند، یعنی منظور از طرح دعوی مطالبه حقی باشد مانند گرفتن مهریه، استرداد جهیزیه، درخواست حضانت طفل یا صدور گواهی عدم امکان سازش و... دعاوی حقوقی خانوادگی نامیده می‌شوند. در اینگونه دعاوی، مدعی (یا خواهان) کسی است که مطالبه حقی را از دادگاه درخواست می‌کند و طرف مقابل او مدعی علیه(یا خوانده) است که به دادگاه احضار می‌شود. نکات قابل توجه این است:

۱- اقامه دعوی و تقاضای رسیدگی و اقدام در امور موضوع قانون حمایت خانواده به طور شفاهی یا به وسیله درخواست کتبی به عمل می‌آید.

۲- تنظیم درخواست در اوراق چاپی مخصوص الزامی نیست ولی باید در دو نسخه تنظیم و یک نسخه آن در پرونده امر ضبط شده و نسخه دیگر برای طرف فرستاده شود. لیکن عموما دادگاه‌ها برای دعاوی حقوقی خانوادگی فرم «دادخواست به دادگاه عمومی» را می‌پذیرند.

۳- شروع به رسیدگی در دادگاه‌های دادگستری محتاج به تقدیم دادخواست است. دادخواست باید به زبان فارسی و روی برگه‌های چاپی مخصوص نوشته شود. فرم‌های دادخواست در مراجع قضایی (مجتمع‌های قضایی تهران یا ادارات دادگستری شهرستان‌ها) در بخش فروش اوراق قضایی آن سازمان به فروش می‌رسند.

۴- دادخواست و تمام برگه‌های پیوست به آن باید در دو نسخه و در صورت تعدد مدعی‌علیه به تعداد آنها به علاوه یک نسخه باشد. اگر دادخواست توسط وکیل داده شده باشد باید وکالتنامه وکیل و در صورتی که دادخواست را قیم داده باشد، رونوشت گواهی شده قیم‌نامه و به طور کلی رونوشت سندی که مثبت سمت دادخواست دهنده است نیز باید پیوست دادخواست شود و نام و مشخصات وکیل یا قیم باید در جلوی آن قسمت از دادخواست که نوشته شده «وکیل یا نماینده قانونی» نوشته شود. همچنین مدعی باید رونوشت یا عکس یا گردآور اسناد خود را پیوست دادخواست کند، رونوشت یا عکس یا گردآور باید خوانا و مطابقت آن با اصل گواهی شده باشد. معمولا برای گواهی با اصل کردن مدارکی که باید پیوست دادخواست شود، مدعی باید از اصل مدارک خود تعداد دو برگ و چنانچه مدعی‌علیه بیشتر از یک نفر باشد (به تعداد آنها به علاوه یک نسخه)کپی تهیه کرده، ابتدا به قسمت نقش تمبر مرجع قضایی مربوطه مراجعه و با پرداخت هزینه تمبر قانونی ابتدا فتوکپی‌ها را نقش تمبر کرده و سپس کپی‌های نقش تمبر شده را همراه با اصل مدارک به اتاق تطبیق اصل مدارک با کپی‌های نقش تمبر شده برده و آنها را به متصدی مربوطه تسلیم کند تا کپی‌های مذکور توسط مسؤول مربوطه مهر و امضا شود. آنگاه به هر برگ دادخواست خود باید کپی‌های برابر اصل شده مستندات خود را که در قسمت «دلایل و منضمات دادخواست» به آنها اشاره کرده است، ضمیمه دادخواست کرده و چنانچه دادخواست در چند صفحه تنظیم شده باشد پس از امضا تمام صفحات دادخواست آنها را به قسمت نقش تمبر مرجع قضایی مربوطه برده و پس از پرداخت «هزینه دادرسی» تمام مدارک مربوط به طرح دعوی خود را که شامل دادخواست تمبر شده و ضمائم برابر اصل شده آنهاست تحویل دفتر ثبت دادخواست‌های مرجع قضایی مربوطه کند و شماره‌ای دریافت دارد، پس از چند روز به همان مرجع مراجعه و شماره خود را اعلام کند و شعبه رسیدگی کننده به دادخواست به او ابلاغ می‌شود و در صورتی که ایرادی متوجه دادخواست و ضمائم آن نباشد سیر رسیدگی قضایی به وسیله ابلاغ اوراق قضایی(اخطاریه) به خواهان و خوانده شروع خواهد شد.

□ **نکات قابل توجه**

۱- دادگاه صالح برای رسیدگی قضایی، دادگاه محل اقامت قانونی «خوانده» است.

۲- شرایط اساسی و مهم زیر برای طرح و اقامه یک دعوی حقوقی خانوادگی ضروری است:

الف – وجود حق منجز (حقی که به دور از هرگونه ابهامی بوده و روشن و شفاف است)

ب – ذی‌نفع بودن خواهان دعوی

ج – ذی‌سمت بودن خواهان دعوی (یعنی اگر وکیل، ولی، وصی، قیم یا نماینده قانونی خواهان دعوی هستند سمت آنها محرز باشد)

د – اهلیت داشتن خواهان دعوی (اهلیت: بالغ، عاقل و رشید باشد)

ه: توجه دعوی نسبت به خوانده

و: دعوی قبلا رسیدگی و منجر به صدور حکم قطعی نشده باشد.

ز: خواسته و بهای آن باید در دادخواست تعیین شود مگر آنکه تعیین بها ممکن نبوده یا خواسته مالی نباشد.

* وکیل پایه یک دادگستری

قلب یخی

قاسم فخاری نژاد

غزاله را خیلی دوست داشت، از وقتی برای نخستین‌بار او را همراه آبجی مریم دیده بود صدل عاشقش شده بود و با التماس و خواهش از خواهرش خواسته بود تا پل ارتباطی آن دو باشد. چهره آرامی داشت و زمانی که می‌خندید گونه‌هایش رنگ سرخی می‌گرفت. پدرام گاهی در رویاهایش چشم‌ها را می‌بست تا صحنه شیرین خنده‌های غزاله را ببیند.

در خیال خود، آن دو زوج خوبی برای زندگی بودند و هیچ‌کس نمی‌توانست جلودارشان باشد. هنوز غزاله از عشق مجنون‌وار او اطلاعی نداشت و آبجی مریم نتوانسته بود پیغام برادرش را به همکلاسی‌اش برساند. هر روز که می‌گذشت پدرام بی‌تاب‌تر می‌شد، مریم خیال نداشت زیر بار خواسته‌های او برود، این کار را نمی‌پسندید و برادر را به دردسر انداخته بود. چاره‌ای نداشت، تصمیم گرفت خودش دست به کار شود به‌خاطر همین وقتی مدرسه خواهرش تعطیل می‌شد، به بهانه همراهی او تا خانه، نزد مریم و غزاله می‌رفت و ابتدا او را به خانه‌اش می‌رساند سپس همراه خواهرش به خانه برمی‌گشت.

برخلاف تصورش، غزاله خیلی سنگین و متین و درقالب تعارف با او حرف می‌زد. این شیوه را دوست نداشت خیلی زود می‌خواست به نتیجه برسد به‌خاطر همین لابه‌لای حرف‌هایش کنایه‌هایی از علاقه خود به غزاله می‌انداخت و از دیدن عکس‌العمل خونسردانه این دختر به تنگ می‌آمد.

اگر از پدرام می‌پرسیدند غزاله چگونه دختری است؟! حتماً جواب می‌داد: دختری با قلب یخی!

یک روز وقتی سراغ خواهرش رفت از غزاله خبری نشد، مریم با پوزخندی، علت نگرانی و سردرگمی برادرش را پرسید، هنوز جواب نشنیده بود که گفت:

- داداش نگران نباش، غزاله داره عروس می‌شه! امروز مدرسه نیومده! انگار با پتک به سرش کوبیده بودند. چشمانش سیاهی رفت و اگر دستانش را به دیوار تکیه نمی‌داد، حتماً به زمین می‌خورد، با چشمان از حدقه درآمده، گفت :

شوخی می‌کنی آبجی! نباید این اتفاق می‌افتاد، من کلی آرزو دارم.

مریم کیفش را در دستانش جابه‌جا کرد و با بی‌تفاوتی گفت :

داداش نمی‌دانم چرا تا الان نفهمیدی که غزاله نسبت به تو بی‌تفاوت بود، اگر من پیغامت را نرساندم چون می‌دانستم او به پسردایی‌اش علاقه دارد.

- چرا به من نگفتی؟!

- دلیلی نداشت، شاید می‌توانستی او را به خودت علاقه‌مند کنی! دختر نجیب و مومنی است و دوست داشتم عروس خانه‌مان باشد اما...

- اما چی؟!

- غزاله به تو علاقه‌ای ندارد شاید برای او جذاب نبودی، دیر نشده دختران خوب زیادی هستندکه حتماً یکی از آنها حاضر می‌شود تو را تحمل کند.

از شوخی آبجی مریم خوشش نیامد، از او جدا شد و به سمت پارکی در محله‌شان رفت. در آن هوای سرد و زیر باران هیچ کسی در آنجا نبود، روی نیمکت خیس نشست و به دو کلاغ سیاه رنگی که کنار هم نشسته بودند، حسادت کرد. احساس می‌کرد زندگی‌اش سیاه شده است، به یاد آرزوهای بربادرفته‌اش افتاد، اصلاً تصور نمی‌کرد غزاله براحتی از کنار عشق او بگذرد. یک هفته سردرگم بود و نمی‌توانست احساساتش را فراموش کند. غزاله چندباری از مریم پرسیده بود چرا از برادرش خبری نیست و او جواب خاصی نداده بود. پدرام کینه به دل گرفته و شیطان به جانش افتاده بود تا انتقام بگیرد. آخرین باری که از غزاله جدا شد نگاه‌هایش معنی‌دار بود و تصور می‌کرد محبت در چشم‌هایش موج می‌زند اما... روز چهارشنبه، چهره مریم خیلی شاد بود، وقتی می‌خواست از غزاله جدا شود با خوشحالی او را در آغوش کشید، باید پدرام را پیدا می‌کرد و به او مژده می‌داد که دوستش به‌خاطر علاقه به پدرام، به پسردایی‌اش جواب منفی داده است و همه چیز برای خواستگاری عاشقانه آماده است، با قدم‌های تند به سمت خانه حرکت کرد.

غزاله هم از اینکه حرف دلش را به مریم زده بود راضی به نظر می‌رسید، احساس سبکی خاصی داشت. آرام به سمت خانه می‌رفت و خیلی دوست داشت پدرام را ببیند. به یاد بذله‌گویی‌های شیرین پدرام افتاد و ناخواسته لبخند به گونه‌هایش نشست که صدای آشنایی را شنید.

- غزاله!

اشتباه نمی‌کرد، پدرام پشت سرش بود و اسم او را با صمیمیت زیادی صدا می‌زد، می‌خواست برگردد و به او بگوید دوستش دارد!

وقتی به سمت پدرام برگشت از دیدن چهره خشمگین او وحشت کرد، ناگهان خنده روی لبانش خشک شد و سوزش شدیدی در شکمش احساس کرد.

باورش نمی‌شد پدرام چاقوی خون‌آلودی در دست داشت و دیوانه‌وار می‌خندید، غزاله دستانش را روی شکم گذاشت و برای فرار از دست پدرام به سمت خانه برگشت و با سرعت دوید.

هنوز چند قدمی بیشتر فاصله نگرفته بود که ضربه دیگری به کمرش خورد و غزاله با صورت روی زمین افتاد. در خلوت کوچه پدرام بالای سر او ایستاد و حرفی نمی‌زد.

- پدرام، پدرام! چرا؟

اصلاً نمی‌خواست جوابی به او بدهد، صدایش لرزید:

- دوستت‌دارم، هر دو باید بمیریم، سرنوشت من و تو همین است.

غزاله احساس می‌کرد باید بخوابد و با هر آنچه در توان داشت، گفت:

من هم دوستت دارم، به مریم گفتم پیغامم را به تو برساند فکر کردم آمده‌ای با هم...

وقتی از هوش رفت، پدرام دستپاچه شده بود، باور نمی‌کرد غزاله او را دوست داشته باشد و یخ قلبش به‌خاطر عشق به پدرام ذوب شده باشد.

با عجله پیکر نیمه‌جان غزاله را روی دو دست گرفت و به سمت خیابان دوید، جلوی یک تاکسی را گرفت و خواست به نزدیک‌ترین بیمارستان بروند. در مسیر، گوش خود را نزدیک صورت غزاله گرفته بود تا زمزمه‌هایش را بشنود، دختر به سختی حرف‌هایی می‌زد.

- چرا این کار را کردی؟ به‌خاطر تو از قول خانوادگی‌مان گذشتم، بارها خواستم بفهمانم که...

دیگر فریادهای پدرام را تنها راننده بود که می‌شنید و التماس‌هایی مردانه برای عشقی از دست رفته که ای کاش می‌شد زمان به دو ساعت پیش برمی‌گشت.

جلوی در بیمارستان از راننده خواست توقف کند، سریع بیرون پرید و فریاد زنان خواست برانکارد بیاورند، وقتی غزاله به اتاق عمل انتقال داده شد پدرام که هنوز چاقوی خون‌آلود به دستش بود و خیره به آن نگاه می‌کرد در راهروی بیمارستان ناگهان چاقو را بالا برد و چند ضربه به شکم خود زد. همه‌جا تیره و تار شده بود، وقتی روی سنگفرش افتاد به نور لامپ مهتابی سقف چشم دوخت، به یاد روزهایی افتاد که هم‌قدم غزاله بود و نمی‌دانست در قلب یخی او چه می‌گذرد. نمی‌دانست قلب آتشینی که زیر نگاه‌های محجوبانه این دختر است خاموشی ندارد و...

انگار روی پلک‌هایش یک کامیون شن ریخته بودند، پرستارها می‌شنیدند که او غزاله را صدا می‌زند، همه‌جا تاریک شد و تنها صداهایی را می‌شنید، دوست داشت در همان حالت برای همیشه بخوابد، می‌دانست غزاله به تاریکی خوابش می‌خندد و در آن سیاهچال به نجاتش خواهد آمد.

با سرفه‌های تندی از جا پرید، درد زیادی در شکمش داشت، خواست دست راستش را روی شکم بگذارد که سردی آهنی را دور مچش احساس کرد، سرش را به سمت آن برگرداند، اشتباه نمی‌کرد دستش را با دستبند به تخت بسته بودند و مأموری بالای سرش ایستاده بود.

با اشاره‌های مأمور به پرستار او از اتاق خارج شد و دقایقی بعد مردی سفیدپوش بالای سر پدرام ایستاد و او را معاینه کرد، وقتی از دکتر شنید خطر رفع شده است آرزو کرد همه‌اش خواب باشد، دوست داشت روحی بود که از سه کنج اتاق بیمارستان این صحنه‌ها را می‌دید، اما اگر این‌طور بود حتماً خودش را نیز روی تخت می‌دید.

مأمور پلیس از دکتر پرسید، پدرام می‌تواند بازجویی شود؟ و او مانعی برای این‌کار ندید، از بی‌سیم اعلام شد که سروان پیرایه می‌تواند به بیمارستان بیاید.

پدرام که نمی‌دانست چه بر سر غزاله آمده است، رو به مأمور کرد و گفت:

غزاله چه شد؟

در بین سرفه‌های پدرام، مأمور سکوت کرد و او فهمید نباید چیزی بپرسد.

سروان در حالی‌که برگه‌های سفید رنگی در دست داشت وارد اتاق شد و به پدرام که اشک روی گونه‌هایش می‌غلتید نگاهی انداخت و سرش را با تأثر تکان داد:

- پسرجان، شانس‌آوردی هم خودت زنده‌ای و هم غزاله از مرگ نجات یافته است! کار احمقانه‌ای کرده‌ای، دوران لیلی و مجنون گذشته، خواهرت می‌گفت غزاله هم به تو علاقه داشت، مگر مریض بودی؟!

چشمان پدرام برقی زد و به سختی گفت:

مطمئنی زنده است. یعنی مرا می‌بخشد، اشتباه کردم و... .

سروان باز سرش را تکان داد:

- زنده مانده اما اینکه تو را ببخشد بعید است، او را برای همیشه ویلچرنشین کردی، باز شانس آورده‌ای زنده است وگرنه طناب دار در انتظارت بود.

پدرام لکنت گرفت:

- یعنی چی؟ او زنده است و باید ویلچرنشین باشد! تو را به خدا بگویید چه شده است؟

سروان احساس کرد نباید این حرف‌ها را به پدرام می‌گفت اما باید تا آخر راه می‌رفت:

- ضربات چاقوی تو، غزاله را قطع نخاع کرده است، او در همین بیمارستان تحت درمان است و امیدواریم سلامتی‌اش را به دست آورد.

پدرام با صدای بلند به گریه افتاد و گفت همه چیز را می‌پذیرد و حاضر است اعدام شود.

دوران بیمارستان به پایان رسیده بود، خانواده پدرام چندباری اجازه گرفته بودند او را در اتاق بیمارستان ملاقات کنند.

وقتی از خواهرش شنید روز حادثه غزاله خواسته بود به پدرام پیغام دهد که علاقه دارد با او سرسفره عقد بنشیند، به یاد وسوسه‌های شیطان افتاد که او را تحریک کرد از غزاله انتقام بگیرد. روز رفتن رسیده بود، اجازه خواست غزاله را ببیند ولی هیچ کس اعتنایی به این خواسته نکرد. در راهرو صداهایی می‌شنید و سرش را به اطراف می‌چرخاند تا نشانه‌ای از غزاله ببیند، گریه‌های مادر و خواهرش فضای راهروی بیمارستان را به هم ریخته بود تا اینکه او را داخل خودروی پلیس گذاشتند. یک روز بارانی خودروی پلیس استارت خورد، بخار روی شیشه را گرفته بود، پدرام با دستانش بخار را پاک کرد و نگاهی به بیرون انداخت. هنوز خودرو از حیاط بیمارستان بیرون نرفته بود که چشمانش به پنجره اتاقی خشک شد. اشتباه نمی‌کرد غزاله بود که او را نگاه می‌کرد، از راننده خواست برای دقایقی از حرکت بایستد، باز هیچ‌کس اعتنایی به او نکرد، دوست داشت فریاد بزند اما چاره‌ای جز سکوت نداشت. پنج سالی باید پشت میله‌های زندان با سرنوشت سیاه خود دست و پنجه نرم می‌کرد. وقتی مادرش برای نخستین بار به ملاقاتش رفت از او خواست مغازه‌اش را اجاره بدهند و درآمدش را صرف درمان غزاله کنند. تنها دوستی که داشت قلم و کاغذ بود، هرچه می‌خواست، می‌نوشت و غزاله قهرمان داستان‌هایش بود، هیچ‌گاه از خانواده‌اش نخواست خبری از این دختر به او بدهند و ثانیه‌شماری می‌کرد آزاد شود. بارها در خواب دیده بود غزاله از او روی برمی‌گرداند اما روزنه امیدی برای پدرام مانده بود چون در همه خواب‌ها، غزاله پشت به او از آینه چشم در چشم به پدرام خیره می‌شد. روز رهایی رسید، شنیده بود غزاله با هزینه خانواده خودش به خارج رفته و تا حدودی توانایی‌های از دست‌رفته‌اش ترمیم شده است، چقدر دوست داشت وقتی در باز شد و او نفس آزادی را کشید غزاله روبه‌رویش باشد، اما حیف که تنها آرزو بود و خیال، وقتی پای به پشت دیوارهای زندان گذاشت مادر و پدر شکسته‌اش را دید، از مریم خبری نبود، می‌دانست او در شیراز دانشجو است و در زمان امتحاناتش نتوانسته مرخصی بگیرد.

در آغوش پدر و مادر هم آرام نبود، وقتی به خانه رفتند مادرش با گریه خواست تا پدرام همه چیز را فراموش کند، لحظه‌ای مکث کرد، باید می‌پرسید:

- از غزاله خبری دارید؟!

مادر لب به دندان گرفت:

- هیچ پولی از ما نگرفتند، آخرین‌بار غزاله گفت که تو را بخشیده است، اگر زود آزاد شدی به‌خاطر رضایت خود او بود، خانواده‌اش مخالف بودند و شنیده‌ام غزاله برای همیشه به آلمان رفته و دیگر به ایران برنمی‌گردد.

سه سال به آرزوی دیدن دوباره غزاله پشت میله‌های زندان مانده بود و الان فرسخ‌ها دورتر از او باید زندگی می‌کرد. آن شب به سختی خوابید، چه نقشه‌هایی که در سر نداشت. فردای روز آزادی به بانک رفت، حسابش پر از پول‌هایی بود که در این مدت پدر و مادرش با اجاره دادن مغازه، به حسابش واریز کرده بودند. باید می‌رفت و هیچ‌کس نمی‌دانست او کجاست؟یک ماه بیشتر طول نکشید که پدرام ناپدید شد، خانواده‌اش به همه جا سرک کشیدند اما اثری از او نبود. آخرین بار وقتی همه حسابش را خالی کرده بود یکی از دوستانش او را در بانک دیده بود.

چهارسال بعد، نامه‌هایی همزمان به خانه‌های غزاله و پدرام رسید که مبدأ آن آلمان بود. وقتی خانواده‌هایشان عکس‌های آن دو را کنار هم دیدند همه خاطرات تلخ آن روز شوم را فراموش کردند. پدرام با سفر به آلمان به جست‌وجوی غزاله رفته بود، در نخستین دیدار، این دختر از پدرام روی برگرداند و پشت به او از آینه به چشمانش خیره شده بود.

استاد دانشگاه هاروارد آمریکا:

حضور پرستار قانونی بالینی در بررسی صحنه جرم راهگشاست

استاد دانشگاه هاروارد آمریکا گفت: نقش یک پرستار آموزش دیده در مسائل قانونی در صحنه فوت به عنوان یک بازرس پزشکی یا قانونی راهگشای بسیاری از مشکلاتی است که نیروهای پلیس و پاتولوژیست‌های قانونی با آن روبه‌رو هستند. به گزارش فارس، ویرجینیا لینچ در نخستین کنگره بین‌المللی بررسی صحنه جرم در تهران اظهار داشت: باتوجه به اینکه مرگ در ابتدا از نظر پزشکی مورد توجه قرار می‌گیرد و سپس جنبه‌های قانونی آن بررسی می‌شود، به نظر می‌رسد لازم است در این حیطه بیشتر از افرادی کمک گرفته شود که در زمینه علوم زیستی و پزشکی نظیر فارماکولوژی، آناتومی، فیزیولوژی و روانپزشکی دارای توانایی‌های لازم باشند.

وی افزود: وظیفه بازرس جنایی بررسی این مساله است که آیا جنایتی رخ داده یا نه و اگر چنین بوده است چه کسی این جرم را مرتکب شده است ولی بازرسان پزشک به دنبال مرگ و علل وقوع آن بر اساس شواهد پزشکی هستند. لینچ تصریح کرد: در بررسی صحنه فوت از نظر پزشکی لازم است با توجه به علوم مرتبط با پزشکی عوامل دخیل در مرگ و در نهایت علت اصلی مرگ تشخیص داده شود. تکنیسین قانونی نه تنها به بررسی صحنه جرم کمک می‌کند بلکه در تشخیص علت، نحوه، مکانیزم مرگ و درباره اینکه مرگ به صورت طبیعی اتفاق افتاده یا بر اثر حوادث یا جنایت رخ داده است نظرات کارشناسی خود را ارائه می‌کند. وی تصریح کرد: در واقع پرستار قانونی بالینی یک بازرس جنایی نیست بلکه یک بازرس بالینی است که دارای وظایفی مجزا از بازرس جنایی است ولی به او در به دست آوردن شواهد پزشکی و مستند کردن آنها کمک می‌کند و این همان چیزی است که مجریان قانون در این باره آموزش لازم را ندیده‌اند و درست در همین جاست که نقطه اشتراک پزشکی و قانونی خود را به بهترین وجه آشکار می‌کند. استاد دانشگاه هاروارد آمریکا خاطرنشان کرد: در بررسی مرگ باید مسائل اجتماعی، اخلاقی و مذهبی را نیز علاوه بر مسائل قانونی مورد توجه قرار داد و به علاوه توجه به سابقه فرد از نظر سلامت و تاریخچه پزشکی وی نیازمند دانستن اصطلاحات پزشکی و امکان برقراری ارتباط با پزشکان و پیراپزشکان و کسب اطلاعات درباره جراحی‌های انجام شده و داروهای مصرفی توسط بیمار قبل از مرگ است که حتی در برخی موارد مشاوره با یک روانپزشک برای بررسی مرگ مورد نیاز است و یک پرستار قانونی قادر به انجام همه امور عنوان شده است.

قتل دختر ۳ ساله در آغوش مادر اسپانیایی

مریم رضاخواه

دختر ۳ ساله در آغوش مادری بی‌عاطفه کشته شد تا این زن باز مهر همسرش را به دست آورد. پدر این دختر هیچ‌وقت دوست نداشت بچه‌ای داشته باشد و با به دنیا آمدن «شارلین» از خانه فراری شده بود. به گزارش اسکای‌نیوز، ۳۱ مه ۲۰۰۸ (۱۰ خرداد ۱۳۸۷)، مردی با مشاهده جسد دختربچه ۳ساله‌ای میان گل و لای مزرعه‌ای، پلیس مادرید را در جریان گذاشت.

پلیس محلی با مطلع شدن از این جنایت به صحنه پیدا شدن جسد رفت تا پرده از قتل هولناک این کودک ۳ ساله بردارد. هنگامی که ماموران مادرید پا به گندمزار گذاشتند در لابه‌لای گندم‌ها و میان گل و لای با جسد غرق در خون دختربچه‌ای مواجه شدند که با ضربات چاقو از پای درآمده بود. با این گزارش به پلیس جنایی، ماموران دایره قتل وارد عمل شدند و در تجسس‌های پزشکی متوجه شدند این جنایت ۶ روز پیش رخ داده است. دختربچه ۳ساله که شارلین نام داشت، شناسایی شد اما وقتی پلیس، مرگ دختربچه را به مادرش اعلام کرد، این زن کاملا اظهار بی‌اطلاعی کرد و به پلیس جنایی گفت: چند روز پیش شارلین هنگامی که برای بازی به بیرون از خانه رفت دیگر بازنگشت، همه جا را زیرپا گذاشتم و به همه آشنایان اطلاع دادم ولی هیچ خبری از وی نبود، وقتی شب شد مطمئن شدم گم شده است.

با ادعاهای مادر کودک، پلیس به تحقیقات از همسایه‌ها و بستگان وی پرداخت. آنان در بازجویی‌ها به ماموران گفتند: این زن مدت‌ها از فشارهای عصبی رنج می‌برد دلیلش را هیچ‌کس نمی‌داند اما همیشه در خانه‌شان جر و بحث بود و با همسرش اختلاف داشت. با به دست آوردن این اطلاعات، پلیس بار دیگر از مادر دختر ۳ ساله بازجویی کرده و پرده از قتل هولناک شارلین برداشت.

زن ۲۹ ساله در بازجویی‌ها گفت: وقتی با «راسل» آشنا شدم تنها ۱۴ سال داشتم، اختلاف نظر و تفاوت سلیقه نداشتیم همین موضوع باعث شد تا به هم نزدیک‌تر شویم و با هم ازدواج کنیم ولی در همه این دوران راسل مرا از به دنیا آوردن بچه منع کرده بود و به این شرط با یکدیگر در ۱۶ سالگی ازدواج کردیم که هرگز از بچه‌ای در زندگی‌ام حرفی نزنم.

روزها پشت هم سپری شده و هر روز جای خالی بچه در زندگی‌ام پررنگ‌تر می‌شد. آنچه را که اراده می‌کردم برایم فراهم می‌کرد. با گذشت ۱۰سال از ازدواجمان راسل تن به خواسته من داد. با به دنیا آمدن شارلین تصور می‌کردم با صدای کودکم زندگی‌ام رنگ و بوی دیگری بگیرد اما راسل نمی‌توانست وی را تحمل کند. هر شب با یکدیگر درگیر بودیم و او کمتر به خانه می‌آمد. دیگر زن آرزوهایش نبودم و مانند غریبه‌ای با من برخورد می‌کرد.

نمی‌خواستم اینگونه باشد، بیشتر اوقات شارلین را به بستگانمان می‌سپردم تا بتوانم در خانه با همسرم تنها باشم اما این چاره کار نبود. هرگاه دخترم را نزد دیگران می‌گذاشتیم دلشوره عجیبی می‌گرفتم و همین باعث می‌شد تا شارلین همه حواسم را به خود مشغول کند.

سه سال به همین منوال گذشت ولی هر روز وضع بدتر می‌شد. تصمیم گرفتم و نقشه‌ای طراحی کردم تا بتوانم مهربانی‌های همسرم را به دست آورم. با اینکه همه عشقم تنها جوانه زندگی‌ام بود ولی با بی‌رحمی شارلین را به مزرعه‌ای خارج از شهر بردم و او را که تنها پناهش آغوش بی‌عاطفه من بود زمانی که خوابید با ضربات چاقو کشتم و در میان گل‌ولای مزرعه پنهان کردم.

◆◆◆

جریمه ۲ میلیون دلاری برای جرم اینترنتی در آمریکا

مقامات دادگاه ایالت «مینه‌سوتا» در آمریکا، یک زن جوان را به اتهام دانلود غیرقانونی موسیقی به پرداخت یک میلیون و ۹۰۰ هزار دلار جریمه محکوم کردند. به گزارش آسوشیتدپرس، «جارمی توماس ـ راست» ۳۲ ساله اهل ایالت «مینه‌سوتا» در آمریکا توسط پلیس این ایالت و به اتهام دانلود غیرقانونی ۲۴ آهنگ دستگیر شد. قاضی پرونده، این زن را به پرداخت جریمه یک میلیون و ۹۰۰ هزار دلاری محکوم کرد. این زن یک بار دیگر نیز در سال ۲۰۰۷ میلادی به اتهام دانلود یک آلبوم موسیقی به صورت غیرقانونی از اینترنت دستگیر شد و با حکم دادگاه مجبور شد ۲۲۰ هزار دلار به کمپانی پخش کننده این آلبوم موسیقی جریمه بپردازد.

◆◆◆

گروگانگیری میلیاردی در امارات

پلیس امارات متحده عربی موفق شد یک نوجوان را از دستان گروگانگیرش آزاد کند. به گزارش روزنامه «خلیج تایمز»، گروگانگیری در امارت عجمان با آزادی گروگان خاتمه یافت. به گزارش پلیس امارت عجمان، یک مرد آسیایی که هویت او اعلام نشده، نوجوانی از این امارت را به عنوان گروگان خود مخفی کرده بود. گروگانگیر در تماس با خانواده این نوجوان برای آزاد کردن وی از آنان تقاضای مبلغ زیادی پول کرده بود. پلیس امارت عجمان پس از اطلاع از این گروگانگیری با اعزام نیروهای ویژه به منطقه توانست با کشف محل اختفای نوجوان اماراتی، وی را آزاد کند. مرد رباینده نیز توسط نیروهای ویژه امارت عجمان بازداشت شده است.

برخی خانواده‌های اماراتی در تماس با مراکز پلیس این کشور خواهان افزایش تدابیر امنیتی در این کشور شده‌اند.